

امام حسین (ع) پیشوای اصلاحگری

می‌گویند اسلام ابتدایش با محمد مصطفی (ص) بود و بقایش با حسین شهید (ع).



گزیده‌ای از سخنان امام موسی صدر درباره سرور و سالار شهیدان
امام حسین (ع) پیشوای اصلاحگری

می‌گویند اسلام ابتدایش با محمد مصطفی (ص) بود و بقایش با حسین شهید (ع).
و این بقا شد راز جاودانگی خون خدا تا از پس قرن‌ها حماسه تنها یک روز در گوشه‌ای از خاک خدا، همچنان کشتی نجات باشد برای همه آنهایی که ظلم را برنتابیدند. آنچه از پی می‌آید گزیده‌ای از سخنان امام موسی صدر است در 20 ژانویه سال 1975 (30 دی‌ماه 1353) در مجتمع آموزش عاملیه. متن کامل این سخنرانی که اکنون برای نخستین بار منتشر می‌شود، در هفتمین جلد از مجموعه «در قلمرو اندیشه امام موسی صدر» با عنوان «سفر شهادت» که شامل مجموعه سخنرانی‌ها، پیام‌ها و مقالات امام موسی صدر درباره واقعه عاشورا می‌شود، به همت مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر با ترجمه مهدی فرخیان و احمد ناظم به‌زودی راهی بازار نشر خواهد شد. امام موسی صدر زمانی این سخنرانی را ایراد کرد که اهالی کفرشوبا و ساکنان دیگر روستاهای مرزی به سبب تجاوز اسرائیل در حال عقب‌نشینی و در سختی بی‌خانمانی و آوارگی بودند. امام موسی صدر در سالروز عاشورای حسینی، همه را به تشکیل مقاومت لبنانی برای مقابله با رژیم صهیونیستی دعوت کرد. اکنون در روزهای عزای خامس آل‌عبا (ع) و زمانی که مردم غزه زیر حملات وحشیانه رژیم صهیونیستی قرار دارند، مرور این سخنرانی خالی از لطف نیست.

ما به یاد حضرت سیدالشهدا (ع) در اینجا گرد آمده‌ایم. از ابتدای این‌ماه فکر می‌کردم که درباره حرکت حسینی چه بگویم؟ برای من گران بود که ببینم عنصری از حماسه کربلا نادیده گرفته شده و در بین ما غایب است. منظورم عنصر زن در مکتب امام حسین و در ماجرای کربلاست. با وجود آنکه مطالب فراوان است و باید درباره مسائل عمومی و مسائل ملی و مسئله محرومان موضع‌گیری کنیم، در ابتدای این سخنرانی باید درباره نقش عظیمی که زن در این حادثه بابرکت داشته است، سخن بگویم؛ نقشی که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. پس از آن باید نقش‌هایی را که زن در این میدان ایفا کرده است با وضع زنان در این عصر مقایسه کنیم و با مشاهده تفاوت‌های موجود بکوشیم فاصله‌ها را پر کنیم و مشکل را حل کنیم.

برادران گرامی، امام حسین (ع) را با حیل‌های هوشمندانه و با ترفندی نظامی به اعماق صحرا کشاندند؛ جایی که نه عابری می‌گذشت، نه بیننده‌ای بود و نه کسی می‌توانست آنچه را رخ داده است، به گوش جهان اسلام برساند. امام را به تدریج به قلب صحرا و به وسط شن‌های روان کشاندند. می‌خواستند حسین بمیرد و زیر ماسه‌های روان دفن شود تا از او نام و نشانی باقی نماند. اما خدایی که - به فرموده خود او - خواست او را کشته ببیند، خواست اهل‌بیت او را نیز اسیر ببیند تا ماجرای این جنگ و ابعاد آن را از دل صحرا به قلب مراکز دنیای اسلام برسانند. این نقش بر دوش زینب (س) و دیگر بانوان قهرمان و جاودانه قرار داشت که همراه امام حسین (ع) بودند. وقتی به این صحنه و این حادثه می‌نگریم، از همان ابتدا درمی‌یابیم که این عامل، نقش خود را پس از شهادت امام حسین (ع) به‌خوبی ایفا می‌کند. کشته‌شدن امام حسین در روز عاشورا و کشته‌شدن همه کسانی که با ایشان همراه بودند، از جمله فرزندان خود حضرت زینب، باری سنگین و اندوهی بزرگ برای قلب ایشان بود. اسارت، غربت و مسئولیت کودکان و تشنگی و پستی دشمن و هجوم او از هر سو، عوامل و اسبابی برای تضعیف زینب بود. پستی دشمن و رغبت او به انتقام‌گیری و تلافی‌جویی از دختر علی، دختر حیدر کرار که به سبب ایستادگی بی‌باکانه در کنار حق، دل‌های آنان را پر از کینه کرده بود، سبب شد آنان اهل‌بیت و اسرا را از میان قتلگاه عبور دهند.

امام حسین و همراهان او کشته شده‌اند و بدن‌هایشان پاره‌پاره شده است. گلبرگ‌ها در صحرا پراکنده شده‌اند. آنان، زنان و کودکان را از کنار قتلگاه عبور دادند. تصویر این صحنه روشن است. احساس زن هنگامی که بدن شوهرش را پاره‌پاره می‌بیند، چیست؟ یک کودک وقتی پدرش را چنین می‌بیند چه می‌کند؟

آنان از خیمه بیرون آمدند و پشت سر زینب به سمت قتلگاه به راه افتادند. زینب به پیکر امام حسین (ع) می‌رسد که به نقل از کتاب‌های سیره پاره‌پاره شده است. همه دنیا به تماشای این صحنه ایستاده است. آیا قهرمانی می‌بیند یا ضعف و شکست؟ آیا دنیا زینب را در این صحنه سرزنش می‌کند یا می‌ستاید؟ دنیا پس از آنکه دریافت علی (ع) چگونه پسران خود را تربیت کرده است، اکنون می‌خواهد ببیند علی دختر خود را چگونه تربیت کرده است.

زینب(س) به بدن امام حسین(ع) نزدیک شد و آن را از روی زمین بلند کرد و گفت: «#خدا یا این قربانی را از ما بپذیر». این برخورد بدان معناست که زینب اعلام می‌کند که ما به خواست خود به این میدان آمده‌ایم و به این نبرد پا گذاشته‌ایم. ما خواستیم از اسلام دفاع کنیم، خواستیم انحرافات و کژی‌ها را اصلاح و به رفتارهای زشت حاکمان اعتراض کنیم و از این رو، حسین را در این میدان قربانی دادیم. در عین حال، به کوتاهی خود [در پیشگاه خداوند] اذعان می‌کنیم و به همین سبب از او می‌خواهیم که این قربانی را از ما بپذیرد چراکه اگر بیش از این داشتیم، سخاوتمندانه و بی‌هیچ درنگی آن را تقدیم می‌کردیم.

به سراغ صحنه‌ای دیگر می‌رویم: هنگامی که کاروان اسیران وارد کوفه می‌شود. مردم از علت ماجرا می‌پرسند و زینب اینجا و آنجا صحبت می‌کند. دیگران نیز صحبت می‌کنند. در نتیجه، پرده‌ها کنار می‌رود. سپس اسرا وارد کاخ عبیدالله می‌شوند. او با غرور و سرمستی از پیروزی خود بر تخت نشسته است. زینب وارد کاخی می‌شود که پیش از این، خانه او و بلکه مفر حکمرانی پدرش بر سرتاسر جهان اسلام و دنیای متمدن بوده است. همه دنیای متمدن زیر فرمان و اراده علی(ع) بود و زینب نیز بانوی نخست آن دوره بود چراکه آن زمان حضرت فاطمه(س) زنده نبودند. زینب با آن خاطرات و با وجود ضعف و خستگی و ناراحتی ناشی از اسارت، وارد این کاخ می‌شود، ولی سلام نمی‌کند. ابن‌زیاد می‌پرسد: این زن مغرور کیست؟ می‌گویند: او زینب دخترعلی است. او از سر شماتت می‌گوید: کاری را که خدا با برادرت کرد، چگونه می‌بینی؟ و زینب می‌گوید: به خدا سوگند جز زیبایی ندیدم. آنان مردانی بودند که خداوند کشته شدن را برایشان رقم‌زده بود. از این رو، به سوی سرنوشت خویش شتافتند.

ابن‌زیاد به او می‌گوید: سپاس خدایی را که شما را رسوا ساخت و افسانه شما را بر ملا کرد. زینب پاسخ می‌دهد: نه، کافر و منافق است که رسوا می‌شود و ما کافر و منافق نیستیم. کشته‌شدن برای ما عادت و شهادت در راه خدا برای ما سعادت است. گفت‌وگو پایان می‌یابد و منافق خاموش می‌ماند و زینب در حالی از این میدان بیرون می‌آید که رسالت خود را مقتدرانه و بدون هیچ ضعف یا احساس پشیمانی و شکستی به انجام رسانده است.

او در برابر یزید می‌رسد؛ یزید حاکمی پیروز است و زینب، اسیری است که بنابر نقل کتاب‌های سیره، خفت‌بارترین لباس‌ها را بر تن داشت اما این وضع عواطف زینب را در برابر یزید خاموش نمی‌کند و زبان او را نمی‌بندد بلکه برمی‌خیزد و پس از حمد و ثنای خداوند می‌گوید: اگرچه پیشامدهای ناگوار مرا بر آن داشته است تا با چون تویی سخن گویم اما من تو را سخت ناچیز می‌شمارم و بسیار سرزنش می‌کنم ولی چه کنم که چشم‌ها پراشک و سینه‌ها سوزان است. سپس می‌گوید: ای پسر آزادشدگان، آیا عدالت است که زنان و کنیزان خود را در سراپرده‌ها نشانده‌ای و دختران رسول‌خدا را به اسیری می‌چرخانی؟

زینب با این سخنان خود، یزید را با همه ابزارهایی که در اختیار دارد، با همه قدرت و ارتباطی که دارد، با همه تبلیغات و ثروت و نفوذ و قدرتی که دارد، کاملاً محکوم و پیروزمندانه از نزد او بیرون می‌آید و در این عرصه رسالت حسین(ع) را تکمیل می‌کند. زینب تصویر جنگ را از دل بیابان و از وسط شن و ماسه به پایتخت‌های جهان اسلام منتقل می‌کند. او در کوفه و موصل و نسیبین و حمص و حماه و حلب و بعلبک و شام سخنرانی می‌کند. ابن‌شهر آشوب مسیر کاروان را از معبرهایی که در این شهرها ساخته شده، کشف کرده است؛ زیرا آنان وقتی اهل‌بیت و سر امام‌حسین(ع) و اصحاب ایشان را به شهرها می‌بردند قصدشان این بود که مردم را بترسانند و در دل آنان وحشت ایجاد کنند و پیروزی خود را به رخ آنان بکشند. می‌گفتند: آشوبگر پسر آشوبگر کشته شد.

مردم با شادی فراوان جشن می‌گرفتند و به استقبال سرهای شهیدان و اهل‌بیت رسول‌خدا می‌رفتند. پس از آن کنجکاو می‌شدند و می‌پرسیدند که این آشوبگران کیستند که خداوند خلیفه خود را بر آنان پیروز گردانیده است؟ وقتی سؤال‌ها فراوان می‌شد، زینب صحبت آغاز می‌کرد و به روشنگری می‌پرداخت و می‌گفت این اسیران اهل‌بیت محمد(ص) هستند و علت کشته و اسیر شدن آنان را توضیح می‌داد و بدین‌ترتیب در دل کسانی که از یاری حسین فروگذار کرده بودند پشیمانی می‌انداخت؛ چراکه هرکس در برابر [پایمال شدن] حق ساکت بماند شیطانی لال است. کسانی که کشته‌شدن حسین را جشن گرفته بودند و خیابان‌ها را در استقبال از کاروان اسیران اهل‌بیت رسول‌خدا آذین بسته بودند، سخت پشیمان می‌شدند و گریه و توبه می‌کردند و در محلی که سر حسین‌بن‌علی(ع) گذاشته شده بود، مسجد می‌ساختند. ابن‌شهر آشوب از زنجیره این مسجدها مسیر کاروان اسرا را دریافته است؛ همان مسیری که خدمت شما عرض کردم: کوفه و موصل و نسیبین (که اکنون در ترکیه است) و پس از آن در خاک سوریه؛ حمص و حماه و حلب و پس از آن بعلبک و در پایان شام. مسیری از میان شهرهای مهم. زینب و اهل‌بیت از این فرصت استفاده کردند و حادثه کربلا را آنگونه که بود به مراکز جهان اسلام رساندند و پرده‌ها را کنار زدند و ستم و جنایت را آشکار ساختند و یزید را وادار به توبه و یا اظهار توبه کردند. پس از آن بود که انقلاب‌های دنیای اسلام یکی پس از دیگری شکل گرفت.

زن در میدان کربلا نقش مرد را کامل می‌کند و جهاد او را به اتمام می‌رساند. برای آنکه زن بتواند این رسالت را به دوش بگیرد و برای تحمل سنگینی آن آماده شود، باید او را پرورش داد. ما در جامعه خود سخت نیازمند آئیم که رسالت دین کامل شود. ما نیازمند زنانی هستیم که اراده‌ها را قوی کنند و محکم بایستند. این امر نیازمند آموزش و پرورش کامل است؛ چراکه جامعه ما امروز نیاز دارد که همه نیروی خود را بسیج کند. ما نیاز داریم که اراده‌های خود را قوی و همه نیرو و توان خود را بسیج کنیم تا بتوانیم به عزتی که خداوند برای ما مقدر کرده است- عزتی که برای خدا و پیامبر و مؤمنان است- دست یابیم.

برادران گرامی! حادثه کربلا که ما هر سال آن را زنده می‌کنیم و هر سال آن را در برابر خود ترسیم می‌کنیم و هر سال می‌کوشیم خود را در فضای آن قرار دهیم و جوی حسینی پدید آوریم و تصویر جهاد و مصیبت‌های کربلا را در برابر چشم خود قرار دهیم.

ما نیاز داریم که از دریای حسینی حجم فراوانی از اراده و نیرو برای مقابله با ظلم و ستم در خانه‌هایمان، در میهن‌مان، در منطقه‌مان و در دنیایمان برداریم. ستمگران علیه این امت متحد شده‌اند. آنان به این امت ستم و حقوق آن را پایمال می‌کنند و برای عزت، ثروت و آینده آن توطئه می‌چینند. ما سخت نیازمند بهره‌گرفتن از دریای حسینی هستیم تا برای برخورد با تاریکی‌ها و شب‌های تاری که در پیش داریم، آماده شویم. اگر آرام بنشینیم نمی‌توانیم مقابله کنیم؛ چون ضعف و سستی به تسلیم شدن می‌انجامد.

در نزدیکی ما اسرائیل به حيله‌گری، دشمنی و توطئه‌های خود ادامه می‌دهد. من دیروز در کفرشوبا بودم. صحنه‌هایی دیدم که دل انسان را به درد می‌آورد. دیدم ده‌ها و بلکه صدها نفر از کوچک و بزرگ ائاثیه خانه خود را حمل می‌کنند. به یاد سال 48 افتادم؛ هنگامی که فلسطینیان در خانه‌های خود را قفل کردند، کلید آن را در جیب‌شان گذاشتند و به لبنان آمدند. به این امید که روزی بازگردند. آنان بر این باور بودند که وعده‌ها و قول‌ها آنان را به سرزمین‌شان بازمی‌گرداند و ستمگران جهانی رسوا خواهند شد و دنیا در کنار آنان خواهد ایستاد تا آنان را به کشورشان برگرداند. آنان خیلی صبر کردند، خیلی درخواست کمک کردند، خیلی فکر کردند و سال‌ها گذشت تا اینکه مطمئن شدند دنیا آنان را فراموش کرده است. دنیا دنیای درندگان است؛ دنیای گرگ‌هاست نه دنیای شرافتمندانی که حق را یاری می‌کنند و در کنار حق می‌ایستند. از این جهت بود که آنان مجبور شدند اسلحه به‌دست بگیرند، تفنگ به‌دست بگیرند. و طی چند سال با جهاد و قهرمانی خود چهره دنیا را دگرگون کردند چهره فلسطین و منطقه را دگرگون کردند و در چند جبهه محلی و جهانی پیروز شدند.

به یاد آن روزها افتادم و غمگین شدم. آیا ما نیز همین سال‌ها را پیش رو خواهیم داشت؟ آیا پس از کفرشوبا نوبت کفرحمام، هباریه، دیر میماس، حاصبیا و راشیالفخار است و پس از آنها نوبت مرجعیون و غیر آن می‌رسد و به همین ترتیب از روستایی به روستای دیگر کوچ می‌کنیم و در برابر دشمن تسلیم می‌شویم و در انتظار سال‌های آینده می‌نشینیم و کمک می‌خواهیم و منتظر می‌مانیم و باز کمک می‌خواهیم و بعد مجبور می‌شویم خود تفنگ به‌دست بگیریم؟ به یاد آوردم که ما در تاریخ خود میراثی سترگ داریم؛ حماسه امام حسین(ع). پس با خود گفتم نه، هرگز چنین نخواهد شد. ما حسینی هستیم. معنای عزاداری‌های ما برای امام حسین و معنای اینکه ما هر سال به یاد امام حسین هستیم و معنای اینکه همیشه می‌گوییم: ⅱ؛ لیتنا کتا معک فتقوؤ فوزاً عظیماً؛ کاش ما همراه تو بودیم تا به رستگاری بزرگ می‌رسیدیم» این است که ما امام حسین را در میان خود می‌یابیم. از خود پرسیدم اگر امام حسین(ع) این روزها در میان ما بود چه می‌کرد؟ آیا صبر می‌کرد تا برادران و همسایگانش در سرما و با گرسنگی و خواری کوچ کنند؟ اگر اینطور است چگونه این حدیث پیامبر(ص) را تفسیر کنیم که هرکس شب با شکم سیر بخوابد درحالی که همسایه‌اش گرسنه باشد، به خدا و روز بازپسین ایمان نیاورده است. هرکس سالم باشد و همسایه‌اش بیمار، هرکس ثروتمند باشد و همسایه‌اش تنگدست به خدا و روز بازپسین ایمان نیاورده است. آیا امام حسین تحمل می‌کند که همسایه‌اش خوار شود؟ در سرما باشد؟ در ترس و وحشت باشد؟ در مورد برادران دینی و هم‌وطنان نیز همینطور. آیا ممکن است امام حسین بی‌اعتنایی، بی‌توجهی و سکوت را تحمل کند؟

آنچه امروز در کفرشوبا می‌گذرد از سال‌ها پیش برای آن زمینه‌سازی شده است؛ از همان روزی که اسرائیلیان شروع به ساختن شهرک‌های نظامی در مرزها کردند. ما باید سال 48 درمی‌یافتیم که با دولتی روبه‌رو هستیم که دشمن ماست و به خاک و آب و میراث و تاریخ ما چشم طمع دوخته است. ساکت ماندیم و ساکت ماندیم و کار را به تصمیم‌گیری محافل بین‌المللی واگذار کردیم و بر او هام و بهانه‌های پوچ تکیه کردیم.

ای عزاداران! ای بزرگوارانی که این میراث را حفظ کرده‌اید! اجازه دهید من کمی درباره محنت ملی صحبت کنم. من حسینی که به رنج‌دیدگان اهتمام نوزد نمی‌شناسم. به حسینی که شهید گریه می‌نامندش ایمان ندارم. من به گریه و زاری برای سبک شدن و تخلیه هیجان و ناراحتی ایمان ندارم. ایمان من این است که امکان ندارد امام حسین جز برای احقاق حق کشته شده باشد. مگر او نبود که می‌فرمود: مگر نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌کنند و از باطل باز نمی‌ایستند؟ باید مومن طرفدار حق، به لقای خداوند دل بندد.

مگر او نبود که می‌فرمود: من از سر شادی و سرمستی و تباهاکاری و ستمگری قیام نکردم بلکه برای طلب اصلاح در امت جدم به پا خاستم و می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم. مگر او نبود که بارها و با عبارت‌های مختلف می‌فرمود: من مرگ را جز خوشبختی و زندگی با ستمگران را جز مایه دلتنگی نمی‌دانم. این حرامزاده پسر حرامزاده مرا میان دو چیز مخیر کرده است: میان شمشیر و تن دادن به خواری و هیاهات که ما تن به خواری دهیم.

مگر اینها سخنان امام حسین نیست؟ امام حسین(ع) امامی معصوم است، از هر گناهی دور است. با این حال شمشیر برمی‌دارد و زره می‌پوشد و می‌جنگد و می‌کشد و کشته می‌شود. او جهاد و مبارزه می‌کند. حال چه شده است که ما جهاد را از دین جدا کرده‌ایم؟ چه شده است که نماز و جنگ را از یکدیگر جدا کرده‌ایم؟ چرا نماز خواندن برای خدا و اهتمام به وضع رنج‌دیدگان و ستم‌دیدگان را از

یکدیگر جدا می‌دانیم؟ من حسینی را که کشته شده است تا من گریه کنم نمی‌شناسم. چرا من برای امام حسین گریه می‌کنم؟ من برای امام حسین گریه می‌کنم تا او را به یاد داشته باشم و به یاد داشته باشم که او در برابر دنیایی از قدرت ایستاد؛ دنیایی که همگی دست به‌دست هم داده و از هر سو او را احاطه کرده بودند و او به تنهایی به میدان می‌رفت و به گفته کسی که صحنه جنگ را نقل می‌کند: «به خدا سوگند مردی را ندیدم که خویشان او کشته شده باشند، ولی چنین شجاعانه مبارزه کند». بنابراین من نمی‌توانم مراسم عزاداری امام حسین(ع) را از تلاش برای حمایت مجاهدان در مرزها جدا بدانم. من نمی‌توانم سوگواری برای امام حسین را درک کنم مگر آنکه بتواند قهرمانانی را تربیت کند؛ کسانی را تربیت کند که در برابر ستمگر بایستند و در برابر حاکم ستمگر سخن حق را بگویند. این است معنای حسین و معنای عزاداری برای امام حسین.